

نقد و بررسی مسأله‌ی شرط اعلمیت در تعیین رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر نقد دیدگاه آیت‌الله منتظری

محسن حسین دوست^۱، فریدون اکبرزاده^۲، شیوا جلال پور^۳، روح‌الله شهابی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۱

چکیده:

هدف از نوشتار حاضر بررسی و نقد مسأله‌ی شرط اعلمیت در تعیین رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر نقد دیدگاه آیت‌الله منتظری است که به روش کتابخانه‌ای - اسنادی به انجام رسید. بر اساس ادله فقهی، ولایت و حکومت بر جامعه اسلامی در زمان غیبت، بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است. از یک سو ولایت امر، عمومیت داشته و شامل همه شئون و امور حکومتی می‌شود. از سوی دیگر، با توجه به گستردگی و تنوع امور کشور، ولی فقیه به تنهایی قادر نخواهد بود در همه ارکان جامعه اسلامی به طور مستقیم ایفای نقش کرده و همه امور مربوط به حکومت را شخصاً اداره کند. لذا همانگونه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است، ولی فقیه باید بخشی از وظایف و اختیارات خود را به افراد یا گروه‌های دیگر واگذار کند. یکی از شروط ولایت فقیه که در قانون اساسی مقرر شده و بعداً مورد بازنگری قرار گرفت شرط اعلمیت ولی فقیه است. این شرط مورد انتقاد فقیهانی از جمله آیت‌الله منتظری قرار گرفت. امام خمینی از جمله فقیهانی است که شرط اعلمیت را صراحتاً در ولی فقیه نفی کرده‌اند. امام تأکید کرده‌اند: «فرد اگر علم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد اما نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تفکیک کند، به طور کلی در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی بینش و قدرت تصمیم‌گیری نداشته باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی دارای اجتهاد نبوده و قادر نیست زمام امور جامعه را در دست بگیرد».

واژگان اصلی: شرط اعلمیت، رهبر انقلاب اسلامی، نقد، دیدگاه، آیت‌الله منتظری.

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

۲. عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

akbarzadeh.f4675@gmail.com

۳. عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

۴. عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

مقدمه

براساس آموزه‌های اسلامی و منابع معتبر دینی، فقهای واجد شرایط، به صورت عام، از طرف امامان معصوم (علیه السلام) جهت اداره و رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت، منصوب گردیده و همه دارای ولایت می باشند، آنان موظفند در زمینه اداره امور جامعه و تشکیل حکومت، اقدام نمایند. چنانکه امام صادق (علیه السلام) در روایت مقبوله عمر بن حنظله، می فرماید: «... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوهَا بِحُكْمِنَا فَإِنَّهُ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَ بِحُكْمِنَا وَعَلَيْنَا رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ (محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، دارالتعارف، ۱۴۰۱ق: ۶۷؛ محمد بن حسن عاملی، وسائل الشیعه: ۹۸). «مردم باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را نقل می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را قبول نکند، خدا را رد کرده است و این مساله در حد شرک به خداوند است» (موسوی خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۷۴: ۸۰)

شاید یکی از مهم ترین مسائل حکومت دینی، نحوه تعامل ولی فقیه با مجموعه سازمان روحانیت، به ویژه نهاد مرجعیت است که می تواند بخشی از تراجم ها یا همسویی های جامعه دینی را با رهبر سیاسی تحت تأثیر قرار دهد. از یک سو، دیدگاه هایی که مرجعیت دینی درباره نحوه تعامل خود با رهبر دارد و از سوی دیگر، مرجع بودن یا نبودن شخص ولی فقیه می تواند به ابعاد این رابطه پیچیدگی های خاصی بخشد و رابطه ای این دو نهاد را به یکی از موضوع های حساس ذیل حکومت دینی بدل دارد.

بنابراین ورود نظریه ای «ولایت مطلقه ی فقیه» در متن قانون اساسی، ساختار اصیل یک نظام مبتنی بر دستورات الهی در کشور ایران را به وجود آورد؛ هر چند که ورود چنین موضوعی به قانون اساسی موجی از مخالفت ها را از سوی مخالفان استقرار نظام دینی به همراه داشت ولی میل عمومی ملت مسلمان به استقرار چنین نظامی، مانعی بزرگ در برابر سنگ اندازی های آن ها گردید و توانست نظامی با قانون اساسی که به منزله ی قانون اسلام است، مستقر گردد.

اما گذر زمان مشکلات موجود در قانون اساسی - از جمله شرایط رهبری - را هویدا نمود. این مشکل زمانی حاد گردید که تنها شخص حائز شرایط رهبری براساس قانون، صلاحیت رهبری را از

دست داد و به ظاهر نظام را دچار بحران رهبری بعد از امام (ره) گردانید؛ چرا که از بین شخصیت‌های سیاسی که در مقام مرجعیت هم باشند، تنها یک شخص بود و آن کسی نبود جز آقای «منتظری». با این تفاسیر در این پژوهش به بررسی و نقد مسأله‌ی شرط علمیت در تعیین ولی فقیه با تأکید بر نقد دیدگاه آیت الله منتظری پرداخته می‌شود.

روش: در پژوهش حاضر با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، ضمن تجزیه و تحلیل مسائل و ابعاد مختلف موضوع مورد نظر از طریق سوالات در نظر گرفته شده و نسبت به تحلیل اطلاعات گردآوری شده از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی اقدام گردید.

(۱) علمیت

بحث از علمیت در کلام فقهای شیعه در قرن های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. گذشتگان تعریفی از آن ارائه نداده اند، گرچه در کلام بزرگانی، مانند سید مرتضی مطرح شده است (الذریعه الی اصول الشیعه، ج ۲: ص ۸۰۱). سیدمحمد مجاهد (م ۱۲۴۲ق) استاد شیخ مرتضی انصاری در کتاب «مفاتیح الاصول» تصریح می‌کند که در تعریف و تبیین معنای علم سخنی به ما نرسیده است و برای شناخت آن باید به عرف مراجعه کرد (مفاتیح الاصول قم: ۶۳۲).

شاید بتوان ادعا کرد که شیخ انصاری برای اولین بار در رساله اجتهاد و تقلید (مجموعه رسائل فقیهیه و اصولیه: ص ۸۲) و مطارح الانظار (مطارح الانظار تقریرات درس شیخ انصاری: ۳۰۷). به تعریف علم پرداخته و پس از آن دیگر فقها نیز در این باره سخن گفته‌اند.

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ق) در تعریف و بیان ملاک علم می‌نویسد: «و باید دانسته شود که ملاک در علمیت داشتن توان بیش‌تر در فهم اخبار و استنباط احکام از آن‌ها و دارا بودن درک و فهم بهتری از اخبار و برخورداری از قوت استنباط است، نه کثرت استنباط فعلی و نه دقت نظر در مسائل اصولی، که کم‌تر در راه استنباط واقع می‌شوند، مانند بحث معانی حرفی» (متهی الوصول تقریرات خارج کفایه سید ابوالحسن اصفهانی: ۳۹۸).

مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در «العروة الوثقی» در تعریف و معنای علم می‌نویسد: «علم کسی است که قواعد و مدارک مسئله را بیش‌تر بشناسد و اطلاع زیادتری از مسائل نظیر آن داشته باشد و آگاهی بیش‌تری از اخبار داشته باشد و فهم بهتری از آن‌ها داشته باشد و نتیجه این که: استنباط بهتری داشته باشد» (العروة الوثقی با حاشیه امام خمینی، ص ۳: مسئله ۱۷).

از این تعریف استفاده می‌شود که قدرت در استنباط متوقف بر وجود سه شرط در مجتهد است:

آگاهی از قواعد و مدارک مسئله، اطلاع بیش تر از اخبار و مسائل مشابه و در نهایت بهتر فهمیدن اخبار. از آن چه در تعریف اعلم ارائه شده به خوبی این مطلب به دست می آید که آن چه در اعلمیت نقش دارد، کیفیت استنباط است، نه زیادی آن.

اجتهاد زیاد، که همراه با دقت و آگاهی نباشد کارساز نیست و صرف اطلاع از اقوال بزرگان نیز کارآیی ندارد. توانایی بر مسائل اصولی که نقش مستقیم در اجتهاد ندارد، دلیلی بر اعلمیت نخواهد بود، چه بسا بزرگانی که با دقت در مسائل اصولی در استنباط و استخراج احکام ضعیف و ناتوانند و متهم هستند که عرفی بودن خود را از دست داده اند و اهل نظر برای فتوای چنین افرادی ارزش و بهایی قائل نیستند. امام خمینی (ره) تعریف مستقلی از اعلم ارائه نکرده‌اند و در رساله عملیه، اعلم را به استادتر معنا کرده‌اند، اما از آن جا که بر العروه الوثقی حاشیه دارند و نکته‌ای به آن چه صاحب العروه گفته، نیفزوده‌اند، چنین به نظر می‌رسد که تعریف مرحوم طباطبائی را پذیرفته‌اند. امام خمینی (ره) برای فقیه سه شأن و مقام قائل است: ۱- فتوا؛ ۲- قضاوت؛ ۳- حکومت.

۲) شرط اعلمیت در ولایت فقیه در قانون اساسی

اصل ۱۰۹ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ از جمله شرایط رهبری را «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت» بیان کرده بود. منظور از صلاحیت علمی همان فقاہت است. بر این اساس نخست، اصل مرجعیت بالفعل هیچ زمانی در قانون اساسی به عنوان شرط رهبری ذکر نشده است؛ اما به علت برخی سوء برداشت‌ها و موارد مبهمی که از این قید به وجود می‌آورد در بازنگری قانون اساسی این قید حذف شد. بنابراین هر چند انتخاب مقام معظم رهبری، طبق قانون اساسی قبل از بازنگری انجام شد؛ اما در عمل کاملاً قانونی و بر پایه‌ی معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود؛ چرا که آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت، صلاحیت و شأن مرجعیت بالقوه به حساب می‌آید، نه مرجعیت بالفعل.

در اصل ۵ چه قبل از بازنگری و چه بعد آن نیز تعبیر مرجعیت نیامده است. «در زمان غیبت ولی عصر (عجل الله تعالی) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده‌ی فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در این اصل نیز تعبیر «مرجع» نیامده بلکه تعبیر «فقیه عادل» ذکر شده است.

اصل ۱۰۹ قانون اساسی (مصوب ۱۳۵۸) هم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را

بیان می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» آمده است. تنها جایی که شبهه‌ی مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد، اصل ۱۰۷ قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام راحل (ره) اعضای کمیسیون ۱۰۷ که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه مواقع است - این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «مقصود از مرجع چیست؟» و میزان و ملاک کدام اصل است؟ در نتیجه اکثریت اعضا معیار را «صلاحیت مرجعیت» در نظر گرفتند، نه مرجع بالفعل را. به همین علت، بعد از ارتحال امام راحل، با توجه به این مصوبه و نیز با استناد به نامه‌ی حضرت امام (ره) «مبنی بر عدم لزوم مرجعیت»، انتخاب رهبری انجام شد (طاهری خرم آبادی، ۱۳۷۷: ۱۳۱).

البته برای برطرف کردن هرگونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری مجدداً اقدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که آقای «هاشمی رفسنجانی» از اعضای این مجلس در این زمینه می‌گوید:

«... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دو بار رأی‌گیری کردیم. اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون اساسی اصلاح شد بر اساس قانون اساسی جدید دوباره رأی‌گیری کردیم ... که بار دوم بیش‌تر از بار اول رأی آورد» (گفت‌وگو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه‌ی کیهان، ۲۰/۱/۱۳۸۲).

علاوه بر موارد یاد شده، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری خود متأثر از دو عامل می‌باشد که هر کدام به تنهایی می‌تواند مهم‌ترین دلیل بر شایستگی ایشان برای رهبری نظام اسلامی باشند؛ آن دو عامل عبارت‌اند از: نخست احراز شرایط لازم برای رهبری آیت الله خامنه‌ای از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان به عنوان بهترین و شایسته‌ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد و دوم تأکید امام بر شایستگی ایشان برای رهبری نظام که در موارد متعدد بدان متذکر شده‌اند؛ از جمله سخنی را که «سید احمد خمینی» به نقل از امام فرمودند که «آقای خامنه‌ای شایسته‌ی رهبری است».

۳) روند شرط مرجعیت ولی فقیه از زمان امام خمینی (ره) تاکنون

اصل ۱۰۷ قانون اساسی (مصوبه سال ۱۳۵۸): هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر،

ولایت امر و همه مسیولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببیند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

طبق این اصل رهبر ایران به دو صورت انتخاب می‌شود: ۱. روی آوردن اکثریت مردم به سوی یک مرجع (مثل اتفاقی که برای امام خمینی افتاد) ۲. در غیر اینصورت خبرگان منتخب باید درباره‌ی همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت کنند، و یک نفر را به عنوان رهبر به مردم معرفی نمایند؛ در صورت اول قانون به طور صریح از لفظ مرجع استفاده کرده بود. اما در صورت دوم قانون اساسی لفظ مبهم «صلاحیت مرجعیت» را به کار برده بود؛ اما در این قانون صلاحیت مرجعیت به چه معناست؟ آیا معنی مرجعیت بالقوه (مجتهدی که صلاحیت مرجعیت را دارد اما رساله عملیه ندارد و وجوهات دریافت نمی‌کند) را دارد؟ یا منظور مرجعیت بالفعل (مرجع تقلیدی که رساله عملیه دارد و وجوهات دریافت می‌کند) است؟ آیا ملاک حال افراد است یا آینده؟

این ابهام در سال ۱۳۶۴ و در انتخاب آیت الله منتظری (به عنوان جانشین رهبری) نیز وجود داشت. در اجلاس مجلس خبرگان در آبان ماه آن سال، خبرگان رهبری به فکر انتخاب جانشین برای امام خمینی (ره) افتادند؛ با توجه به ویژگی‌های شخصی آیت الله منتظری و همراهی ایشان با امام خمینی در آن زمان، مجلس خبرگان تنها گزینه جانشین رهبری را آیت الله منتظری تشخیص دادند (نکته قابل تامل: در آن جلسه عده‌ای از حضار نسبت به اطرافیان آیت الله منتظری هشدارهایی دادند) اما دقیقاً ابهامی که در سال ۱۳۶۸ و در انتخاب آیت الله خامنه‌ای به عنوان رهبری وجود داشت در سال ۶۴ هم برای آیت الله منتظری صدق می‌کرد؛ ایشان هم در آن زمان مرجع تقلید نبودند.

اما قبلاً و در اجلاس بهمن ماه ۱۳۶۳ مجلس خبرگان برای رفع این ابهام کمیسیونی به ریاست آیت الله امینی تشکیل داد تا تکلیف اصل ۱۰۷ قانون اساسی مشخص شود؛ مصوبه این کمیسیون در اجلاس تیر ماه سال ۶۴ در صحن علنی مجلس خبرگان رهبری برای اعضا خوانده شد: در مورد فقیهی که خبرگان به موجب اصل ۱۰۷ او را به عنوان رهبر معرفی می‌کنند، صلاحیت برای افتا و مرجعیت کفایت و نیازی به مرجعیت بالفعل ندارد.

اما ارائه یک طرح جدید باعث شد دستور کار خبرگان تغییر کرده و نوبت به رای‌گیری در صحن مجلس درباره رفع ابهام مسئله مرجعیت نرسد.

نکته کمتر گفته شده در مورد انتخاب آیت الله منتظری بعنوان جانشین رهبری این است که ایشان طبق حالت اول اصل ۱۰۷ (مرجعی که اکثریت مردم به او روی آورند) به جانشین رهبری انتخاب شدند یعنی مجلس خبرگان عملاً از شرط مرجعیت ایشان در آن زمان چشم پوشی کرد تا شاید ایشان در آینده مرجع تقلید شوند

با توجه به اینکه این ابهام هیچ گاه رفع نشد، پای آن به اجلاس ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ هم کشیده شد. در آن جلسه نیز بحث های زیادی پیرامون شرط مرجعیت صورت گرفت؛ اعضا دو دسته بودند: عده ای حامی مرجعیت بالفعل و عده ای نیز حامی مرجعیت بالقوه.

با طولانی شدن بحث پیرامون این ابهام، آیت الله مشکینی، رییس مجلس خبرگان رهبری پیشنهاد داد تا شورای نگهبان این قانون را تفسیر کند اما برخی از نمایندگان مجلس مخالفت کردند. برای رفع این مشکل یک راه ساده تری هم وجود داشت؛ حدود یک ماه قبل امام خمینی در نامه‌ای به رییس شورای بازنگری قانون اساسی تصریح کرده بودند که شرط مرجعیت برای رهبری لازم نیست و مجتهد عادل که مورد تایید مجلس خبرگان منتخب ملت باشد برای احراز مقام ولایت فقیه کافی است. پس از این نامه، در کمیسیون رهبری شورای بازنگری قانون اساسی شرط مرجعیت از شروط رهبری حذف می شود.

بعد از حذف شرط مرجعیت و با توجه به اینکه نظر قریب به اتفاق اعضا در رهبری فردی روی آیت الله خامنه ای بود، رهبری ایشان به رای گذاشته شد که از ۷۴ نفر اعضای حاضر در مجلس خبرگان، ۶۰ نفر به ایشان رای دادند (رای گیری به صورت قیام بود) البته برخی از اعضای که برای انتخاب ایشان نایستادند به معنی مخالفت با ایشان نبوده بلکه این دسته از افراد با رهبری فردی مخالف بودند و موافق رهبری شورایی بودند.

بعد از این جلسه و انتخاب آیت الله خامنه‌ای بعنوان رهبری ایران، این خبر توسط نایب رییس مجلس خبرگان، هاشمی رفسنجانی اعلام شد. هم چنین بر خلاف تصور امروزه، موقت بودن این انتخاب تا زمان فراراندوم قانون اساسی توسط هاشمی رفسنجانی اعلام عمومی شد.

بعد از رای قاطع مردم ایران به تغییرات قانون اساسی در ۶ مرداد ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبری در ۱۵ مرداد ۱۳۶۸ جلسه ای تشکیل داده و تطبیق ویژگی‌ها آیت الله خامنه ای با شروط رهبری در قانون اساسی جدید را بررسی کردند؛ در این رای گیری از ۶۴ نفر حاضر در این جلسه ۶۰ نفر با قیام خود مجدداً به آیت الله خامنه‌ای رای دادند.

۴) دیدگاه آیت الله منتظری در مورد شرط اعلیت در تعیین ولی فقیه

حسینعلی منتظری (۱۳۰۱-۱۳۸۸ش) از مراجع تقلید، عضو شورای انقلاب اسلامی ایران، رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی، مدرس حوزه علمیه قم و از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ش قائم‌مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران بود. او از شاگردان آیت‌الله بروجردی و امام خمینی بود. منتظری پیش از انقلاب در مبارزات علیه حکومت پهلوی، بارها زندانی و تبعید شد. او در فروردین ماه ۱۳۶۸ش از سوی امام خمینی از جایگاه قائم‌مقام رهبری برکنار شد. مبانی فقهی حکومت اسلامی در دفاع از نظریه ولایت فقیه، شرح خطبه قاصعه و سفیر حق و سفیر وحی در نقد نظریه عبدالکریم سروش درباره کیفیت وحی از آثار اوست.

وی در چندین مورد به تبیین مسأله‌ی شرط اعلیت برای ولی فقیه اشاره می‌کند که در ذیل به آنها اشاره میشود.

۱-۴ در ۱۳ رجب سال ۱۳۶۶ طی سخنانی نسبت به مسأله‌ی اعلیت ولی فقیه در مطالبی اظهار داشتند: ولی فقیه هم به شرط این که اعلم باشد مجتهد اعلم، مدیر مدبر باید نظارت کند که بر خلاف شرع و قانون کاری انجام نشود.

بنابراین رهبر باید اعلم باشد، شخص اعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند، اما کشور را دولت باید اداره کند ولی فقیه هم به شرط اینکه اعلم باشد، مجتهد اعلم، مدیر مدبر باید نظارت کند که برخلاف شرع و قانون کاری انجام نشود.

۲-۴ در برخی آثارشان مانند کتاب ولایت فقهی نیز به این مسأله اشاره مینمایند:

« و بدون تردید "اعلم" بیشتر مورد رضایت خداوند است تا غیر اعلم، گرچه روایت سایر فضائل - غیر از اعلیت - را نیز شامل می‌گردد. از این روایت و امثال آن استفاده می‌شود که شرط آگاهی داشتن به کتاب و سنت، منحصر به امام و رهبر جامعه نیست بلکه اگر بنا باشد وزیر یا فرماندار و یا استاندار منطقه‌ای را نیز بخواهیم بین چند نفر مشخص نماییم و در آن میان دو نفر هستند که از جهت همه فضیلت‌ها با هم برابرند اما یکی از آنها اعلم از دیگری است، ترجیح غیر اعلم جایز نیست؛ و این چیزی است که عقل سلیم نیز بر آن گواهی خواهد داد؛ چرا که ترجیح "مرجوح" بر "راجح" قبیح است». (دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۲، ۶۶)

۳-۴ ایشان در اثر دیگر به تبیین مسأله‌ی اعلیت بر اساس روایات و آیات قرآن می‌پردازند:

« در روایات متعدد این مضمون آمده است که اگر کسی بر دیگران سبقت بگیرد تا مقامی را

تصدی کند در حالی که در میان افراد آن جامعه فردی برتر و دانشمندتر از او وجود داشته باشد، سبب گمراهی مردم یا سبب انحطاط جامعه شده است. عباراتی چون: "من دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال" (۱) "کسی که مردم را به خود دعوت کند در صورتی که در آن اجتماع فردی عالم تر از او باشد، او بدعت گذار و گمراه است." یا پیامبر خدا(ص) فرمود: "ما ولت امه امرها رجلا قط و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا" (۲) "هرگز کسی ولایت مردمی را به عهده نگرفت در حالی که کسی از او دانشمندتر بود، مگر این که در آن صورت همواره حکومت رهسپار پستی است، تا زمانی که مردم از آن راه برگردند." این سخنان نشان از توجه جدی دین به علم و تخصص دارد و اهمیت آن را در حدی می‌داند که گمراهی و انحطاط را ناشی از بی توجهی به این شرط مهم می‌شمارد.

در حکومت اسلامی یکی از شرایط اصلی حاکم، نه تنها تخصص و اجتهاد بلکه اعلم بودن در فقه و اجتهاد است. البته مسؤولیت فقیهان و عالمان دین در امر حکومت، نظارت بر اجرای احکام خدا در جامعه و خصوصا از سوی متصدیان مناصب حکومتی است؛ و حوزه اجرا لازم نیست در تصدی فقیهان باشد. بنابراین مناصب اصلی نظارتی در یک حکومت دینی مصمم به اجرای احکام اسلام، ضرورتا باید در اختیار فقیه اعلم - یا شورای فقهی که اعلم نیز یکی از آنان است - بنا بر نظر اکثریت مردم قرار گیرد تا از هر گونه تخلف از احکام خدا ممانعت کنند و عزم مردم در اجرای احکام اسلام را ضمانت کنند.

مثلا در روایت صحیح از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: "پدرم که برترین اهل زمین و داناترین آنان به قرآن و روش پیامبرش بود، از رسول خدا(ص) نقل کرد: کسی که مردم را با اسلحه و ادار به حمایت از خویش کند و آنان را به تبعیت از خود فراخواند در حالی که بین مسلمانان کسی داناتر از او وجود داشته باشد، پس او گمراه کننده و به زحمت اندازنده مردم است." (۲)

در تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین (ع) در بیان صفات امام مسلمین آمده است: "صفت دوم این است که اعلم مردم به حلال و حرام خدا و انواع دستورات و امر و نهی او و تمام امور مورد نیاز مردم باشد." (۳)

در روایتی دیگر از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است: "من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین" (۴) "کسی که فردی از مسلمانان را به منصبی بگمارد در حالی که می‌داند کسی از او برتر و

داناتر به قرآن و سنت پیامبر در بین مسلمانان وجود دارد، همانا به خدا و پیامبر و همه مسلمانان خیانت کرده است."

در خطبه کم نظیر سید الشهداء(ع) درباره علما و دانشمندان دینی آمده است: "مجارى الامور و الاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه" (۵) "اجرای امور مسلمانان و احکام خدا به دست دانشمندانی است که دانش الهی و ربانی دارند و امانتداران حلال و حرام اویند."

آنچه در ترسیم حکومت اسلامی به عنوان ولایت فقیه - در شکل کنونی آن - ذکر شده و می‌شود و یا در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است، نمونه ای از یک حکومت دینی است که می‌تواند نمونه‌های دیگری هم داشته باشد؛ ولی آنچه مسلم است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت ضرورت انطباق قوانین حکومتی با احکام دین است که محتاج نظارت صاحب نظران احکام دین و فقیهان و کارشناسان علوم دینی است.

(کتاب اسلام دین فطرت، ص ۶۱۱)

۴-۴ همچنین طی نامه ای در تاریخ ۶۷/۰۳/۲۲ خطاب به شورای بازنگری قانون اساسی راجع به مسأله رهبری در جمهوری اسلامی مستفاد از کتاب و سنت و به استناد روایاتی قائل به این موضوع هستند که ولی امر مسلمین افقه و اعلم به کتاب و سنت باید باشد. (کتاب خاطرات آیت العظمی منتظری پیوست شماره ۱۱۹)

۵) نقد و بررسی دیدگاه‌های آیت الله منتظری

با توجه به استناداتی که ایشان در منابع مختلف از قبیل کتاب دراسات فی ولایه الفقیه و کنای مبانی فقه حکومت اسلامی و همچنین مکاتبات ایشان به بازنگری قانون اساسی و سخنرانی‌هایی که به آیات متعددی داشته‌اند لذا در ادامه ی این مقاله به بیان این روایات و نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱- «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه» (نهج البلاغه؛ خطبه ۱۷۳)

ای مردم! سزاوارترین مردم به خلافت کسی است که بدان تواناتر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر

نقد و بررسی

قبل از اینکه به بررسی روایت پردازیم در ابتدا بطور کامل روایت را ذکر می‌نمایم:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ

فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ

اینها الناس سزاوارترین مردم به این امر که خلیفه مسلمین باشد آن است که قدرت بیشتر برای اداره امور و علم بیشتر داشته باشد که اگر یک ایجاد فتنه‌ای شد بتواند جلوی آن را بگیرد و اگر ابا کرد و به فتنه‌گری ادامه داد با او بجنگد

در این سخن دو ویژگی برای امام و رهبر اسلامی یاد کرده است: توانایی و دانایی. بنابراین آگاه تر به احکام الهی بر دیگران مقدم است.

در این جا اعلم به احکام به تنهایی معیار قرار نگرفته بلکه توانایی انجام کار و مدیریت نیز معیار قرار گرفته است.

برای روشن شدن آنچه بیان شد و فرق بین این دو شرط نگاهی می افکنیم به شرحهایی که بر سخن امام نگاشته شده است.

ابن میثم در شرح (اقواهم) می نویسد:

اقوی الناس علیه وهو الاكمل قدرة علی السیاسة والاکمل علماً بمواقعها وکیفیاتها تدبیر المدن والمحروب و ذلك تلزم كونه أشجع الناس (شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۳/۳۴۰ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

تواناترین مردم در حکومت کسی است که بر سیاست توانایی کامل تر داشته باشد و بر دقایق و زوایا و زیر و بم جایگاه و چگونگی آن از کامل ترین و رساترین آگاهیها برخوردار باشد مانند اداره شهرها و جنگلها و انجام این امور مهم بستگی به این دارد که شجاع ترین مردم بر سر کار باشد. ابن ابی الحدید در فرق بین (اقواهم) و (اعلمهم) می نویسد:

اقواهم: احسنهم سیاسة واعلمهم بأمر الله: اکثرهم علماً واجراء للتدبیر بمقتضى العلم و بین الامرین فرق واضح فقد یكون سائساً حاذقاً ولا یكون عالماً بالفقه وقد یكون سائساً فقیها ولا یجری التدبیر علی مقتضى علمه و فقهه (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹/۳۲۹)

تواناترین مردم در حکومت یعنی نیکوترین آنان در اجرا و فهم و درک مسائل سیاسی و آگاه ترین آنان به دستورها و فرمانهای خداوندی و داناترین و کارآمدترین مردمان در تدبیر اندیشی و آینده نگری و عاقبت اندیشی فراخور دانشی که دارد. فرق بین این دو: [اقوا واعلم] روشن است. چه بسا شخصی سیاستمدار چیره دست و خبره ای باشد؛ اما از دانش فقه بی بهره و چه بسا فقیه توانایی باشد؛ اما نتواند به فراخور دانش خود به امور جامعه سامان دهد و تدبیر بیندیشد.

بنابراین کسی شایستگی رهبری دارد که در تدبیر امور و توانایی در مدیریت سرآمد باشد و شناخت ژرفی از احکام و دستورهای خداوند داشته باشد.

از سخن مولای (ع) استفاده می‌شود که اعلم بودن در فقه به تنهایی کاربرد ندارد و برای شخص شایستگی حکومت بر مردم نمی‌آورد بلکه باید هر دو ویژگی در شخص باشد تا بتواند عهده دار کار مملکتی شود.

توانایی بر اداره جامعه در آغاز سخن مولای (ع) بیانگر اهمیت افزون تر آن در باب حکومت است. در نقل ابن میثم به جای (اعلمهم) (اعملهم) آمده است. از این روی در شرح آن می‌نویسد: ومفهوم الاعمل بأوامر الله يستلزم بأصول الدين وفروعه ليضع الاعمال مواضعها و يستلزم أشدّ حفاظاً على مراعاة حدود الله والعمل بها وذلك يستلزم كونه ازهد الناس و اعفهم واعدلهم (شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۳/۳۴۱)

بایسته کار و کارسازترین بودن شخص در انجام دستورهای خداوند آگاه تر بودن او است به اصول و فروع دین تا کارها در جای خود سامان یابند. و بایسته کارآمد تر بودن شخص سرسخت بودن او در پاسداری و نگهداشت حدود خداوند و عمل به آنهاست. و لازمه همه اینهاست که او پارساترین پاک دامن ترین و عادل ترین مردمان باشد

مرحوم آیه‌الله خویی نیز مسؤول این واجب دینی را فقهای آگاه و شایسته دانسته است، مطابق سخن مولا امیرمؤمنان علیه‌السلام است که می‌فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامٌ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» لذا مقصود از فقهای جامع شرایط، جامعیت در شرایط رهبری است. نکته قابل توجه این که استدلال آیه‌الله خویی در این زمینه، همان استدلال امام راحل است، آن جا که از دیدگاه کلامی مسأله را مطرح می‌سازد.

امام خمینی قدس سره نیز در این باره می‌فرماید: «فما هو دليل الإمامة بعينه دليل على لزوم الحكومة بعد غيبة ولي الأمر عجل الله تعالی فرجه الشريف».

دلیلی که بر ضرورت امامت - پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اقامه می‌گردد، بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد (و آن، لزوم برپا داشتن نظام و مسؤولیت اجرای عدالت اجتماعی است)

آن گاه می‌نویسند: «همه احکام انتظامی اسلام در زمینه نظام مالی، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است. همین امر، ضرورت حکومت و رهبری امت را - برابر دیدگاه شرع - ایجاب می‌کند و این که فرد شایسته‌ای، مسؤولیت تأمین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را برعهده گیرد. و گرنه، تنها پیشنهاد احکام انتظامی و به اهمال گذاردن جنبه مسؤولیت

اجرایی، مایه هرج و مرج و اختلال در نظام خواهد بود، با آن که می‌دانیم «حفظ نظام» از واجبات مؤکد است و اختلال در امور مسلمانان از مبغوضات شرع مقدس است. بنابراین، هدف شارع، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط و صلاحیتهای لازم در اولیای امور، قابل تأمین نیست. به علاوه حفاظت از مرزهای اسلامی و جلوگیری از اشغالگران خارجی، به حکم عقل و شرع، واجب است و اینها جز با تشکیل حکومتی نیرومند، امکان‌پذیر نیست. بسیار روشن است این‌گونه مسائل - سیاسی، اجتماعی - از امور موردنیاز مبرم جامعه اسلامی بوده و مهمل گذاردن آن از سوی شارع حکیم، معقول نیست. بنابراین، هر دلیلی که بر ضرورت مقام امامت - ولایت کبرای معصوم علیه‌السلام - اقامه گردد، همان دلیل بر ضرورت امتداد مقام ولایت در دوران غیبت نیز دلالت دارد.

آیت الله مقتدائی نیز در این رابطه میفرماید:

البته یک نکته در خطبه ۱۷۳ قابل توجه است که به همراه دیگر روایات مورد بررسی قرار می‌گیرد که تعبیر اعلم بودن آمده است و آن کسی صلاحیت خلافت دارد که اعلم باشد به هر حال حداقل اعلم بودن میزان علم داشتن است.

۲- عن امیر المومنین (ع): «افینبغی أن یکون الخلیفه علی الامه الا اعلمهم بکتاب الله و سننه نبیه و قد قال الله: «افمن ینبغی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی» و قال: «و زاده بسطه فی العلم و الجسم» و قال: «و اثاره من علم» و قال رسول الله (ص): «ما ولت امه قط امرها رجلا و فیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا» یعنی الولایه فهی غیر الاماره علی الامه؟! (کتاب سلیم بن قیس؛ ۱۱۸)

۳- عن رسول الله (ص): «من ام قوما و فیهم اعلم منه او افقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه.» (المحاسن البرقی، ج ۱، ۹۳)

۴- عن علی بن الحسین (ع) عن الحسن بن علی (ع) فی خطبه بمحضر معاویه قال: قال رسول الله (ص): «ما ولت امه امرها رجلا و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا.»

و فیهِ ایضا عن المجالس بسنده عن زاذان عن الحسن بن علی (ع) فی خطبه نحو ذلك. (غایه المرام للبحرانی، ۲۹۸ و ۲۹۹)

نقد و بررسی:

یکی از مباحث مهم در مسأله‌ی فقیه این است که علمیت نیاز است یا عالم و مستنبط بودن کافی است.

دو قول در مسأله است که قول به اعلمیت را میباید که یک قول به آیه قرآن تمسک شده است و در قضیه طالوت که خداوند طالوت را به واسطه سعه در علم که همان اعلمیت است برگزید و از آن استفاده اعلمیت برای فقیه شده است و نیز از روایات استفاده میشود که اعلمیت مدنظر میباشد. قول دوم: در مقابل، قول دیگری است که فقط علم را کافی می‌داند و فقیه بودن و مجتهد بودن کفایت می‌کند خواه بالفعل خواه بالقوه و همین مقدار کافی است.

مشهور از علماء بلکه شهرت عظیمه قائل به این قول هستند بلکه بعضی ادعای اجماع می‌کنند که اکثریت یا مشهور قائل به این هستند که اعلمیت شرط نیست.

مرحوم صاحب جواهر عبارت روشنی دارد و می‌فرماید: بل لعل اصل تاهل المفضول و کونه منصوبا یجری علی قبضه و ولایته مجری قبض الأفضل من القطعیات التی لا ینبغی الوسوسه فیها خصوصا بعد ملاحظه نصوص النصب الظاهرة فی نصب الجمیع الموصوفین بالوصف المزبور لا الأفضل منهم و إلا لوجب القول «انظروا إلى الأفضل منکم» لا «رجل منکم» كما هو واضح بأدنی تأمل، و خصوصا بعد إطلاق ما حکوه من الإجماع علی قاضی التحکیم، بل لعل التأمل فی نحو المقبوله من النصوص یقضى بجواز المرافعة إلى المفضول قبل تحقق الخلاف فیه

اصل تاهل مفضول یعنی اهلیت داشتن غیر اعلم و اینکه منصوب است و همان کاری که افضل می‌کند او هم می‌تواند بکند این اصل از قطعیات است و تردید در آن نکنید و سپس می‌فرماید از ادله بدست آمده که اعلمیت نیاز نیست خصوصا بعد از ملاحظه روایات نصب یعنی روایاتی که دلالت بر نصب ولی فقیه دارد مثلا تویق شریف که مستند برای اصل ولایت فقیه بود «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثَنَا» هر حادثه مهمی که پیش می‌آید و نمی‌دانید چه کنید به روات احادیث ما مراجعه کنید و همان‌گونه که من حجت خداوند هستم آنان حجت من هستند. در اینجا اگر اعلمیت شرط بود در روایت ذکر می‌شد لذا ضرورت ندارد که اعلم باشد. امام عصر(عج) فرمودند به روات مراجعه کنید و فرمودند به اعلم روات مراجعه کنید و اگر به اعلم هم مراجعه کردید مشکلی ندارد در حالیکه آنان که اعلمیت را شرط می‌دانند رجوع به عالم را باطل می‌دانند.

دلیل دیگر در نصب مقبوله عمر بن حنظله است که امام علیه السلام فرمودند «ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم حاکما» به چنین کسی مراجعه کنند که راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما نظری دارد من او را حاکم قرار دادم. اینجا هم اگر اعلمیت شرط بود باید ذکر می‌کرد.

صاحب جواهر تصریح می‌کند «ولو كانت الاعلمیة معتبرة لوجب القول «انظروا إلى الأفضل منكم» لا «رجل منكم» كما هو واضح بأدنی تأمل، و خصوصا بعد إطلاق ما حکوه من الإجماع علی قاضی التحکیم، بل لعل التأمل فی نحو المقبوله من النصوص یقضى بجواز المرافعة إلى المفضول قبل تحقق الخلاف فیه»

اگر علمیت معتبر بود امام باید می‌فرمود به افضل مراجعه کنید و همین مقدار که فقیه است و مجتهد است کفایت می‌کند.

نکته: در تقلید استثناء وجود دارد زیرا کسی که اعلم است اشراف بیشتری بر فروع دارد و از جهت انطباق نظرش با واقع اعتماد بیشتری لازم است لذا در تقلید به صورت استثناء علمیت شرط است.

مرحوم سید در عروه در کتاب اجتهاد و تقلید مسأله ۶۸ می‌فرماید «لا یعتبر الأعلمیة فی ما أمره راجع إلى المجتهد إلا فی التقلید و أمّا الولاية علی الأیتام و المجانین و الأوقاف الّتی لا متولی لها، و الوصایا الّتی لا وصی لها، و نحو ذلك، فلا یعتبر فیها الأعلمیة»

در اموری که باید به مجتهد مراجعه کرد مانند حکومت و امور حسبه و امور دیگر مگر در تقلید علمیت معتبر نیست مانند ولایت بر ایتام و مجانین و اوقاف و کسی وصی ندارد.

البته ایشان ولایت فقیه را در حد ولایت در امور حسبه قبول دارد. اما در ابتدا فی ما یرجع الی المجتهد مطرح است.

در عروه جدید که چندین حاشیه دارد: آیت الله نائینی، آیت الله حائری، آیت الله آقاضیا، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله، آیت الله کاشف الغطاء، آیت الله بروجردی، آیت الله آل یاسین، آیت الله خوانساری، امام خمینی، آیت الله خویی و آیت الله گلپایگانی هیچکدام از این افراد در این مسأله حاشیه ندارند فلذا قول علمیت را قبول ندارد.

مرحوم حکیم در مستمسک در شرح مسأله ۶۸ عروه می‌فرماید «الظاهر أن هذا مما لا اشکال فیهِ» ظاهر این است که قول به عدم نیاز علمیت اشکالی در آن ندارد مرحوم حکیم علاوه بر ادله صاحب جواهر می‌فرماید دلیل ما اطلاق تویق شریف است که فرمود «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثَنَا» و نیز ادله‌ای که برای نصب علما بعنوان ورثه انبیاء دلالت می‌کرد می‌تواند دلیل قول ما باشد زیرا علما ورثه انبیاء بودند نه اینکه افضل و اعلم علماء ورثه باشند.

و نیز در روایت نبوی داریم «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و فرمود افضل علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و نیز در نبوی آمده است «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْقَانِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلِقَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ

يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» که فرمود علماء جانشینان من هستند و فرمود افضل علماء جانشینان من هستند. لذا فقیه می‌تواند حکومت تشکیل دهد و روایت مذکور فرمود که باید اعلم باشد . آیت الله حکیم می‌فرماید «فالعمده إذن فی عدم اعتبار الأعلمیة ظهور الاجماع» فقط عمده بحث اجماع است و مدرکشان همین روایات است و فرمودند اجماع داریم که اعلمیت شرط نیست.

نتیجه: قول دوم یعنی عدم اشتراط اعلمیت هم با شهرت عظیمه و هم با اجماع موافق است. مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید عدم اعتبار از قطعیات است و جای وسوسه و تردید و شکی در آن نیست.

مرحوم سید نیز فرمود " لا یعتبر الأعلمیة فیما یرجع فیہ الی المجتهد" یعنی در اموری که مربوط به مجتهد است - مثل تقلید و یا ولایت غیب، قصد، اوقاف، مجهول المالک و غیره - اعلمیت معتبر نیست و همین مقدار که صاحب فتوی باشد کفایت می‌کند.

مرحوم حکیم در مستمسک بعد از فرمایش صاحب عروه می‌فرماید "مما لا اشکال فیہ" این مطلب عاری از هر اشکالی است.

کلامی هم مرحوم آیت الله خوئی در تنقیح در شرح عروه دارند که می‌فرماید «المشهور بین الاصحاب عدم اعتبار الاعلمیة فیمن یرجع»

مشهور علماء قائلند در اموری که مربوط به مجتهد است و از مجتهد نظرخواهی و استظهار می‌شود که به امور حسبیه تعبیر می‌شود یعنی اموری که لا یرضی الشارع بترکه؛ که حتما باید اجراء شود و شارع راضی به ترک آن نیست و کسی هم متصدی آن نیست که این امور مربوط به مجتهد است و مشهور می‌گویند در این امور اعلمیت معتبر نیست.

استدلال مرحوم آیت الله خوئی همان استدلالی است که مرحوم سید در عروه دارند که :
 « اگر ما دلیل لفظی داشتیم برای اثبات ولایت فقیه و آن دلیل مطلق بود -برای نمونه «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» دلیل لفظی است و اطلاق هم دارد- و شک می‌کردیم که آیا در این مجتهد اعلمیت هم شرط است یا خیر می‌توانستیم به اطلاق همان دلیل تمسک کنیم پس به دلیل اطلاق شرط اعلمیت را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم اگر شرط بود باید بیان می‌شد.

در نتیجه می‌گوییم در چنین مسأله‌ای که آیا اعلمیت شرط است یا خیر مثل مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید عدم اعتبار این قید از قطعیات غیر قابل شک است و در روایاتی مثل توقیع شریف فرمود «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» که به آن‌ها استناد می‌شود»

بدیهی است مراد از روات کسی نیست که حدیث را بشنود و نقل کند بلکه مراد کسی است که عالم به احکام است مثل زراره و غیره. و نیز مراد کسانی است که مستقیم از امام معصوم روایت را نشنیدند اما احادیث را بررسی می‌کنند یعنی مجتهدین در هر عصری که باشند. و صاحب جواهر می‌فرماید اگر علمیت معتبر بود باید قید علمیت ذکر می‌شد و شک هم با اطلاق دفع می‌شود. و نیز روایت مقبوله عمر بن حنظله می‌فرماید مراجعه به قضات جور مراجعه به طاغوت است و دستور این بود که به یکی از خودتان که عالم به احادیث ماست مراجعه کنید. لذا در حدیث نمی‌گوید افضل و اعلم فلذا علمیت معتبر نیست.

مرحوم آیت الله حکیم هم علاوه بر دو روایتی که ذکر کردیم به بقیه ادله نظیر «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» یا «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» تمسک می‌کند.

البته در مسأله‌ی تقلید به دلایلی خاص باید اعلم باشد و دو نظریه مطرح است بعضی می‌گویند باید اعلم مطلق باشد یعنی از بین همه علماء باید اعلم باشد و بعضی می‌گویند اعلم در محل و بلد باشد و نیز در کلمات ائمه و فقها در قضاوت هم که برخی گفته‌اند علمیت شرط است بحث جدایی دارد. ولی در نصب ولی فقیه قیدی نیامده و روایات مطلق است.

نتیجه:

۱. قطعی بودن عدم اعتبار علمیت:
در چنین مسأله‌ای شخصی مثل صاحب جواهر می‌فرماید: «من القطعیات» از قطعیات است و صاحب عروه اجماعی بودن عدم اعتبار علمیت را ذکر می‌نمایند. مرحوم حکیم نیز می‌فرماید «فالعمدة اذا فی عدم اعتبار الأعلمیة ظهور الاجماع علیه»
۲. مشهور بودن عدم اعتبار علمیت: مرحوم خوئی می‌فرماید مشهور عدم اعتبار علمیت است.
۳. پذیرش دیگران: دیگر محشین عروه مثل مرحوم شیخ عبدالکریم حائری، امام خمینی و آیات عظام بروجردی، نائینی و دیگر فقهاء که پانزده نفر هستند همه عدم اعتبار را قبول دارند لذا نمی‌توان به این موضوع شک کرد.

در نتیجه می‌گوییم روایاتی که علمیت را شرط می‌دانست اشکال دارد زیرا؛
اولاً: منظور فیه است از باب اینکه در معرض دید و بررسی علماء و فقهاء بوده است و ضمن بررسی آن روایات نقد و و اشکالی به آن نداشتند.

ثانیاً: بعضی از این روایات از نظر سند ضعیف هستند و در مورد روایاتی که معتبر میباشند تعبیر امام معصوم به اعلم، یک وصف است. که اگرچه از نظر لغوی دلالت بر افضلیت می‌کند ولی اگر قرآنی داشته باشیم که دلالت بر اصل وصف بکند نه افضلیت مانند جایی که امیرالمؤمنین(ع) برای احق بودن بر خلافت فرمود؛ قرینه اراده وصف داریم و چون قرینه داریم افضل به معنای این نیست که معاویه هم حق دارد و حق حضرت علی(ع) بالاتر است بلکه به این معنی است که اصل حق برای حضرت علی(ع) است. در مورد ولایت فقیه هم قرینه ای می‌خواهد که در بعضی روایات موجود است و قرینه ی آن این است که مراد از اعلم یعنی عالم .

در دو سه روایت که از نظر سند صحیح است این قرینه وجود دارد. از جمله در صحیح عابد الکریم بن عتبۀ الهاشمی آمده است «قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَكَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ»

۵- عن أبي عبدالله عن ابيه (ع) ان رسول الله (ص) «قال: من ضرب الناس بسيفه و دعاهم إلى نفسه و في المسلمين من هو اعلم منه فهو ضال متكلف» و فيه ايضا ((المحاسن البرقی، ج ۱۱: ۲۸)

۶- عن الصادق (ع): «من دعا الناس إلى نفسه و فيهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال» (تحف العقول: ۲۳۷۵)

صحیح عابدالکریم بن عتبۀ هاشمی وی نقل می‌کند: در مکه خدمت امام صادق(ع) بودم که گروهی از معتزله نزد آن حضرت آمدند. عمرو بن عبید به نمایندگی از آنان با حضرت به گفت و گو پرداخت آنان بر آن بودند محمد بن عبدالله بن حسن را که از نظر عقل و دین و جوانمردی شایسته می‌دانستند به خلافت برگزینند و از امام صادق(ع) خواستند: او نیز با محمد بن عبدالله بیعت کند. امام پس از سفارش آنان به تقوا هشدار داد:

يا عمرو اتق الله واتم ايها الرهط فاتقوا الله فانّ ابي حدّثني وكان خير اهل الأرض و أعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه(ص) ان رسول الله(ص) قال: (من ضرب الناس بسيفه و دعاهم الى نفسه و في المسلمين من هو اعلم منه فهو ضال متكلف.) (وسائل الشيعه) ج ۱۱/۲۹) ای عمرو [بن عبید]! از خدا بترس و شما ای گروه! از خدا بترسید؛ زیرا پدرم که بهترین مردمان زمین و داناترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر بود برای من حدیث کرد: رسول خدا فرمود: کسی که با مردم با شمشیر بستیزد و آنان را به خود فرا بخواند و در میان مسلمانان داناتر از او باشد گمراه و زورگوست.

الف. سخنان حضرت ناظر به زمانی است که امام معصوم وجود داشته است و این گروه مورد خطاب امام، قصد داشته اند که فرد دیگری را به روی کار بیاورند که نه شایستگی داشت و نه از نظر علمی در حد امام صادق(ع) بود بلکه در برابر آن حضرت نادان به شمار می آمد.

ب. در این حدیث سخن از درگیری و مبارزه مسلحانه است و در چنین مواردی اجازه امام معصوم و موافقت وی و یا دست کم ناسازگار نبودن آن حضرت با شخص روی کار آمده لازم است. در حالی که نتیجه این بیعت و قیام به گونه آشکار کنار گذاشتن امام بود.

ج. تعبیر گمراه که به عنوان نتیجه یاد شده نشان می دهد که شخص پیشنهادی آنان در سطح علمی بسنده و مورد پذیرش نبوده بلکه خود گمراه بوده و در نتیجه مردم را نیز به گمراهی و نابودی می کشانده است و قصد داشته که با زور بر مردم حکومت کند.

د. اگر بر اساس این روایت و احادیث همانند آن، اعلم بودن را در امام غیر معصوم مانند امام معصوم لازم بدانیم روایات و سیره علی(ع) در گماردن کارگزاران که نایب خاص نامیده می شوند و دلایل اثبات ولایت فقیه که نتیجه آن نیابت عام فقیه است این گونه روایات را تخصیص می زند و شرط اجتهاد را برای ولایت کافی می داند آن گونه که فقیهان نظر داده اند بلکه می توان گفت: بسیاری از کارگزاران امیرالمؤمنین(ع) در آن پایه علمی لازم نیز نبوده اند.

هـ. اعلم در این جا به معنای اعلم در فقه نیست بلکه اعلم در زوایای گوناگون است. اگر آن را اعلم در فقه بدانیم روایات دیگر شرایط ویژه ای برای امام قرار داده اند که اعلم بودن، جزئی از آن است و این حدیث با توجه به دیگر شرایط معنی پیدا می کند و دلیلی بر ویژگی و ممتاز بودن اعلم نیست بلکه شرطی است در برابر دیگر شرطها.

به نظر می رسد که مراد از اعلم در این حدیث آگاهی از مسائل سیاسی باشد. زیرا این جریان مربوط به حوادث سال ۱۳۲ هـ.ق. است که ابراهیم بن محمد امام کشته می شود(الکامل فی التاریخ. ابن اثیر ج ۵/۴۲۲) و کار مروان بن محمد خلیفه اموی پریشان می گردد و در جلسه ای که در مکه تشکیل می شود شماری از بنی هاشم با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت می کنند.(همان مدرک ۵۲۳) و براساس این تصمیم ابن هبیره در کوفه تصمیم میگیرد وی را به خلافت برگمارد که سفاح نخستین خلیفه عباسی زودتر امور را به دست می گیرد و نیروهای سپاه ابن هبیره را جذب می کند.(همان مدرک ۴۴) این گروه برای استوار سازی بیعت محمد بن عبدالله نزد امام صادق(ع) آمدند. امام صادق(ع) پاسخ می

دهد که باید (اعلم) را محور قرار داد و در سایه وی با دیگران ستیز کرد. این جمله می‌رساند که محمد بن عبدالله مورد نظر این گروه آگاهی کافی را برای به دست گرفتن پُست حکومت نداشته است و حتی نمی‌دانسته که گروه‌های سیاسی که در خراسان و مناطق دیگر قیام کرده‌اند در صدد حمایت از بنی‌عباس هستند نه علویان. از این روی زمانی که نامه‌هایی از کوفه برای حضرت می‌آید و پیشنهاد می‌شود: امور حکومتی را به عهده گیرد در پاسخ می‌فرماید: ما انا لهولاء بامام (تفیح المقال مامقانی ج ۲/۱۵۱) من رهبر آنان نیستم. و آن زمان که یکی از یاران امام از حضرت می‌پرسد که محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرد ما چه کنیم؟ امام دستور به سکوت می‌دهد. (وسائل الشیعه، ج ۱۱/۴۰) و زمانی که نامه ابومسلم در موضوع رهبری حضرت به ایشان می‌رسد می‌فرماید: این نامه جواب ندارد (همان مدرک ۳۷/۵) یعنی باید دانست که این قیامها برای روی کار آمدن علویان نیست بلکه هدف ایجاد قدرت برای دیگران است. این مطلب را امام صادق (ع) به عبدالله بن حسن که درخواست کرده بود: با پسرش محمد مهدی بیعت کند فرمود. (بحارالانوار، ج ۴۷/۲۷۸)

پس آنچه از این روایت مشخص می‌شود این است که منظور امام (ع) از اعلم در این روایت خود امام صادق (ع) است و بدیهی است منظور این نیست که آن شخص صلاحیت دارد ولی صلاحیت امام صادق (ع) بیشتر است بلکه امام می‌خواهند بفهمانند که شخصی که شما به عنوان امام انتخاب کرده‌اید و می‌خواهید من هم از او پیروی کنم اصلاً صلاحیت ندارد نه اینکه او خوب باشد و من از او خوتر باشم. نتیجه اینکه امام (ع) می‌فرماید با وجود من هیچ کس حق ولایت ندارد. و بدیهی است که افعال تفضیل نیست بلکه همان افعال وصفی است. پس مذاکره بین امام (ع) و آن‌ها قرینه است که مراد از اعلم وصف علم است.

۶) پاسخ علماء و فقهاء به استدلال آیت الله منتظری مبنی بر شرط اعلمیت ولی فقیه که در

برخی سخنرانی‌ها اظهار داشتند

۶-۱ پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی

« معنای ولایت فقیه ولایت اعلم نیست. مساله مرجعیت نیست که بگوییم عده‌ای از علما حتی خود من قائل هستم به این که اعلم واجب است، اما این جا ولایت فقیه است نه ولایت فقه که اعلمیت هم در ولایت شرط باشد. . . همان روزهای اولیه مقارن با فوت امام در آن شورای بازنگری به صراحت گفته شد که در ولایت فقهی که می‌گوییم بیش از اجتهاد شرطیت ندارد. اعلمیت در آن نیست. این را هم به این لحاظ گفتند که چون این احتمال داده می‌شد که در آینده نظام، آنهایی که اعلم هستند

رهبریت را نپذیرند و آنهایی که رهبریت را می‌پذیرند لعل بعضی اعلم نباشند، لذا ملازمه را قطع کردند و گفتند در ولایت فقیه لازم نیست که توأم با اعلمیت باشد. اگر اعلم هم شد چه بهتر، اگر هم نشد ضربه‌ای به مقام ولایت فقیه و مشروعیت نظام و حاکمیت اسلام نمی‌خورد. . . این جا اروپا نیست که کسی حکومت را قبضه کرده باشد ما هم بخواهیم در تحت اختیار آن حاکم قبضه‌کننده باشیم. باید کارهایمان اسلامی، مشروع باشد. مشروعیت حکومت اسلامی ایران به اعتبار ولایت فقیه است و این مشروعیت هیچ فرقی نمی‌کند «سواکان الفقیه اعلم ام غیر اعلم» (۱ آذر ۱۳۷۶، در درس خارج فقه)

۶-۲ پاسخ آیت الله مشکینی

«اعلمیت بر دو نوع است، اعلمیت گاهی در مسایل علمی است، گاهی در مسایل ولایتی است که این دو با هم فرق دارند .

در رهبری، آنکه ولی امر مسلمین است اعلمیت ترکیبیه مورد نظر است. یعنی ولی فقیه باید علاوه بر اجتهاد، مدیر و مدبر و دارای بینش سیاسی باشد. مجموع مسایل مطرح شده را که در نظر بگیریم، اعلمیت را به وجود می‌آورد. عقل هم در رهبریت این مجموع را در نظر دارد. . . اگر کسی برخی از این شرایط را نداشته باشد نمی‌تواند رهبر و ولی فقیه باشد، شما نمی‌توانید در این مساله خدشه کنید، مساله اعلمیت در رهبری با مرجعیت فرق دارد» (خطبه‌های نماز جمعه، ۷ آذر ۱۳۷۶)

۶-۳ پاسخ حضرت آیت الله امینی

تعدادی روایت هم داریم که تاکید می‌کنند ولایت امر را باید به اعلم افقه بدهید، ولی این مسئله مطرح شد که رهبری باید فقیه و مجتهد باشد، اما تنها اعلم در فقاهت برای رهبری یک حکومت و امت که باید در برابر جهانیان مقاوم باشد و سیاست خارجی و داخلی حکومت را تنظیم کند، کافی نیست. و ما در حین بحث‌ها مجموع احادیث و روایات موجود در این رابطه و آنچه در قانون اساسی اول به تصویب رسیده بود را مورد بررسی قرار دادیم و با توجه به این که از یک طرف اعلمیت را به عنوان شرط رهبری در روایات داشتیم و از طرفی مصوبات قانون اساسی قبل از بازنگری وجود داشت و از طرف دیگر ملاحظه می‌شد که کشورداری به اعلمیت فقهی تنها کافی نیست، ما اینطور نتیجه گرفتیم که از میان کسانی که بینش سیاسی، اجتماعی و تدبیر، مدیریت، تقوی، عدالت، شجاعت و سایر شرایط لازم را داشته باشند، در بین این‌ها اعلم در فقه مقدم است. یعنی این شرایط باید باشد. متهمی در میان کسانی که واجد این شرایطند شخص اعلم در فقه در اولویت است و تنها اعلمیت بدون آن شرایط، کفایت نمی‌کند. به عبارت دیگر اعضای کمیسیون ولایت فقیه شورای بازنگری اساسی، اعلمیت را در

فقه تنها حساب نکرده اند، بلکه اعلمیت در کلیه مسائل سیاسی و حکومتی، مسائل فقهی و تشخیص موضوعات و موارد دیگر را مورد نظر و دقت قرار داده اند لذا تصور می شود که اعضای کمیسیون و شورای بازنگری به روایات توجه نداشته اند در حالی که به تمام روایات موجود عنایت شده است. اما با توجه به تمام جهات، صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه به عنوان اولین شرط رهبری تعیین شد و به عبارت دیگر براساس بازنگری انجام شده در قانون، فقیه مجتهدی می تواند رهبر شود که صلاحیت علمی داشته باشد، که اگر به کتب علمی، قرآن و حدیث مراجعه کرد بتواند مسائل را استنباط کند. همچنین برای رعایت مسئله اعلمیت، جمله ای را اضافه کردیم بدین صورت که اگر واجدین شرایط رهبری متعدد باشند، شخصی را که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر بود، مقدم بر دیگران است، بدین مفهوم که اعلمیت در شرایط رهبری رعایت می شود، اما نه اعلمیتی که در مرجع تقلید لازم است، بلکه اعلمیت بدین معنی که از میان واجدین شرایط رهبری شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر بود بر دیگران مقدم شمرده شود...» (خاطرات آیت الله امینی؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

۴-۶ پاسخ آیت الله جوادی آملی

مقصود از اعلم در بحث «ولایت فقیه»، اعلم در مرجعیت نیست. حضرت علی(ع) می فرماید: «ایها الناس ان احق الناس بهذالامر اقومهم علیه و أعلمهم بأمرالله فیه» «ای مردم! بدانید که سزاوارترین مردم به این امر (حکومت و ولایت) کسی است که در این کار قوی تر و به امر خداوند در حوزه رهبری جامعه آگاه تر باشد». بنابراین مقصود از اعلم تنها اعلم فقهی نیست؛ بلکه «اعلم فی هذالامر» است؛ یعنی، کسی که علاوه بر داشتن فقاقت، عدالت و تقوا، مدیر و مدبرتر باشد و به اوضاع کشور و جهان آگاهی کامل داشته باشد تا با ارائه دقیق شرایط به احکام الهی، بهتر بتواند احکام متناسب با شرایط موجود را کشف کند. دشمنان اسلام و ترفندهای آنان را بشناسد و در وقت مناسب، بتواند تصمیم گیری و به نحو شایسته اقدام کند. بنابراین مرجعی که در مسائل فقهی اعلم از ولی فقیه باشد، در مسائل حکومتی همتای دیگر فقیهان است؛ چون «فقاقت» تنها یکی از شرایط رهبری جامعه اسلامی است؛ نه تمام آن. از همین رو حتی مرجعی که در مسائل فقهی اعلم از ولی فقیه باشد، لازم در مسائل حکومتی تابع ولی فقیه باشد (جوادی آملی، ولایت فقیه، ۳۹۲-۳۹۹)

۷. بررسی دیدگاه امام خمینی در رابطه با شرط علمیت ولی فقیه

دیدگاه امام خمینی درباره‌ی شرط علمیت در ولی فقیه، مانند دیدگاه فقهای گذشته است که فقیه عدل امامی مجتهد را شایسته برای امور ولایی می دانستند. نظر ایشان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یک سان است و کسانی که درصدد بیان القای تفاوت نظر امام در این دو زمان هستند، سخنان ایشان را تقطیع و به درستی درک نکرده اند و یا خواسته اند فرضیه ای را که به تصور خود در نظر گرفته اند با تقطیع سخنان امام تکمیل نمایند نظر امام در این باره روشن و دارای صراحت کامل است و با مراجعه به نگاشته های آن فقیه فرزانه به خوبی این مطلب استفاده می شود:

(۱) امام در حاشیه خود بر العروه الوثقی، مسئله ۶۸ را بدون حاشیه پذیرفته است.

(۲) در رساله اجتهاد و تقلید، آن گاه که از منصب حکومت و قضاوت بحث می کند، این سؤال را مطرح می کند که «آیا اجتهاد مطلق شرط است یا نه؟»

ایشان بر این باور است که جمله «و نظر فی حلالنا و عرف احکامنا» در مقبوله عمر بن حنظله، تنها حکومت و قضاوت را به عهده فقیه گذاشته است. لذا بر عموم دلالت نمی کند؛ یعنی لازم نیست حاکم و قاضی تمام احکام را بدانند و از آن آگاه و مطلع باشد، زیرا:

اولاً: مقبوله از مراجعه به حکام جور منع می کند و عنوان «عرف احکامنا» بر کسی که بخشی از احکام را بدانند، صدق می کند.

ثانیاً: منظور از شناخت احکام در روایت، شناخت فعلی است و شناخت فعلی تمام احکام، جز برای امام معصوم ممکن نیست. در این صورت اگر جعل منصب برای کسی باشد که تمام احکام را می داند لغو خواهد بود، چون مصداق خارجی ندارد.

ثالثاً: بر فرض محال، اگر امکان شناخت تمام احکام فعلی برای فقیهی میسر باشد، شناخت چنین فقیهی برای ما مشکل است. لذا در پایان نتیجه می گیرد: «پس اعتبار اجتهاد مطلق، چه به معنای ملکه اجتهاد مطلق باشد و چه علم فعلی، دلیلی بر آن نیست، بلکه ادله برخلاف آن است. آری، اشکالی نیست در اعتبار علم و آگاهی به تمام آن چه به عهده گرفته است.»

بنابراین مطلق اجتهاد کافی است و نیازی به اجتهاد مطلق نیست، اما باید آگاه به کاری که انجام می دهد باشد. پس امام در رساله یاد شده علمیت را در ارتباط با مفتی و مرجع مطرح می کند.

(۳) در کتاب ولایت فقیه، آن جا که از شرایط زمام دار و امام سخن می گوید، عدالت و علم به قانون را مطرح می نماید و علم را برای همه افراد لازم می شمارد و حاکم را افضل می شمارد و می

نویسد: «چنین علمی ضرورت دارد، متها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطالب استدلال کردند که امام باید بر دیگران فضل داشته باشد...»
هم چنین آن جا که از «شرایط زمام دار در دوره غیبت» سخن می گوید، علم و عدالت را کافی می داند و از افضلیت علمی سخن نمی گوید و می نویسد:

«همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه - صلوات الله علیهم - در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استان داران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است، متها شخص معین نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.»

امام خمینی برای عالم عادل در دوران غیبت، همان اختیارات پیامبر و معصومان را قائل هستند و به هیچ وجه شرط اعلمیت را ذکر نکرده اند.

کسانی که خواسته اند بین نظر امام در پیش و بعد از انقلاب تقابل ایجاد کنند، بخش اوّل سخنان امام را که درباره امام معصوم است، از شرایط فقیه دانسته و آن را با جوابی که به رئیس مجلس خبرگان بازنگری قانون اساسی ارسال کرده اند، در تعارض فرض کرده اند. در هنگام بازنگری قانون اساسی، آیت الله امینی، مخبر کمیسیون «ولایت فقیه» می گوید: «با مراجعه مکرر به کتاب ولایت فقیه امام خمینی به این نتیجه رسیدم که ایشان اعلمیت را در فقیه شرط ندانسته اند.»

۴) امام در «کتاب البیع» در بحث ولایت فقیه در عنوان «مايعتبر فی الوالی» دو شرط علم به قانون و عدالت را ذکر می کند و کفایت و توانایی را نیز از شرایط آن می شمارد و بعد از نقل روایاتی، حکومت را از آن فقیه عادل می شمارد و تمام فقها را دارای این منصب دانسته، اما اگر فقیهی به تشکیل حکومت اقدام کرد، دیگران باید از او پیروی نمایند.

«بنابراین، امر ولایت و سرپرستی به فقیه عادل باز می گردد و او کسی است که شایسته ولایت بر مسلمانان است، زیرا واجب است والی آراسته به فقه و عدالت باشد. پس قیام برای حکومت و تشکیل دولت اسلامی، از قبیل واجب کفایی برای تمام فقهای عدول وظیفه است. اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شد، پیروی از او بر دیگران لازم است و اگر جز با اتحاد فقها ممکن نباشد، تشکیل حکومت به طور دسته جمعی بر آنان واجب است و اگر این هم برای آن ها ممکن نشد، منصب آن ها [ولایت بر مسلمانان] از بین نمی رود.»

امام تمام فقها را شایسته خلافت و ولایت می داند و این خود دلیل روشنی بر این مطلب است که

اعلمیت را در ولایت شرط نمی‌داند. در ادامه سخن به مواردی از اختیارات و تصرفات فقها اشاره می‌کند و می‌گوید: اختیاراتی که برای رسول و امام در مسائل حکومتی و سیاسی است، برای فقیه عادل هم روا است.

۵) یکی از موارد روشن دیدگاه امام خمینی درباره شرط نبودن علمیت در ولی فقیه، پاسخی است که ایشان به رئیس مجلس خبرگان بازنگری قانون اساسی می‌دهد؛ آن‌گاه که درباره شرایط رهبری از امام سؤال می‌شود، ایشان پاسخ می‌دهد:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان سراسر کشور کفایت می‌کند.»

مجتهد عادل، همان فقیه عادل است که در کتاب ولایت فقیه و بیع به آن اشاره نمودند و در رساله اجتهاد و تقلید هم ضمن بیان آن، در ادامه نقل روایت مقبوله عمر بن حنظله می‌نویسد:

«اتلاق روایت اقتضا دارد که حکومت چه سیاسی باشد و چه قضایی از آن فقیه است.»

بنابراین فقیه عادل و مجتهد حق حکومت دارد، اما شیوه انتخاب ولی چگونه باشد، در کتاب البیع بیان شده که اگر یکی موفق به تشکیل حکومت شد، دیگران باید از او پیروی کنند و اگر چنین صورتی امکان نداشت، باید به طور جمعی اقدام به این مهم نمایند. امروز این انتخاب، به وسیله خبرگان رهبری انجام می‌گیرد.

از سؤال‌هایی که در آغاز مقاله طرح شد پاسخ دو سؤال باقی مانده است: ۱) نظر امام درباره روایاتی که در زمینه علمیت ذکر شده، چیست؟ آیا ایشان به این گونه روایات توجه کرده است؟ ۲) آیا امام شرط یا شرایط دیگری به جز فقاہت و عدالت برای فقیه لازم دانسته اند یا نه؟

۱-۷ دیدگاه امام خمینی درباره روایات

امام خمینی به طور خاص درباره روایاتی که گفته می‌شود بر شرط علمیت در ولی فقیه دلالت می‌کند بحث نکرده است، ولی از آن‌چه در نگاشته‌های ایشان آمده، دیدگاه وی و دیگر فقها در این باره به خوبی روشن می‌شود.

در بسیاری از این روایات تعبیر «امام» آمده و ویژگی‌های امام در آن روایات ذکر شده است، چنان‌چه فقیهی از جهت مبنایی از تعبیر «امام» امام معصوم را قصد کند و آن دسته از روایات را ویژه معصوم بداند، به امام مسلمانان و ولی فقیه سرایت نخواهد کرد، اما اگر از تعبیر «امام» قصد اعمی شود؛ یعنی از آن رهبر و والی مسلمانان منظور باشد، آن روایات نیز شامل ولی فقیه خواهند بود.

فقه‌های سلف بر این عقیده اند که منظور از واژه امام در روایات، امام معصوم است و حتی آن جا که از باغیان علیه امام بحث می کنند، منظور از امام را امام معصوم دانسته اند، مانند محقق حلی در شرایع و دیگر فقها.

در تعدادی از روایاتی که به آن برای شرط اعلمیت استناد شده، صفات دیگری برای امام ذکر شده که به خوبی از آن ها استفاده می شود منظور از تعبیر امام، امام معصوم است. بخشی از این احادیث در مقام احتجاج است، مثل استناد امام علی یا امام حسن - علیهما السلام - در برابر دشمنی، مانند معاویه به روایت پیامبر که با وجود اعلم نباید دیگران عهده دار حکومت شوند. فقها این دسته از روایات را نیز مربوط به دوران حضور امام معصوم می دانند و افزون بر این، تعداد زیادی از این روایات دارای سند معتبر نیستند، چنان که به بخشی از این روایات که در آن بر اعلمیت در فتوا استناد شده، پاسخ داده و در دلالت آن ها بر مطلب تشکیک کرده اند، مانند عهدنامه مالک اشتر.

امام خمینی در کتاب های خود، مانند فقه‌های سلف آن جا که برخی روایات از ویژگی ها و یا اهمیت امامت سخن گفته اند، آن ها را ویژه امام معصوم و دوران حضور وی دانسته است. بر همین اساس، فضیلت و اعلمیت را برای امام و حاکم اسلامی در دوران حضور شرط دانسته اند. اما آن دسته از روایات که در آن از ویژگی های والی یا فقیه یا خلفا یا راوی حدیث و یا علما سخن گفته مربوط به دوران غیبت و ولی فقیه می داند و در این دسته از روایات شرط اعلمیت ذکر نشده است.

این مطلب به خوبی از تقسیم روایات در کتاب بیع امام خمینی استفاده می شود، زیرا که روایت امام رضا(ع) (دربارۀ ضرورت وجود امام)، و سخن امام علی(ع) (که می فرماید: «والامامۀ نظاماً للامۀ») و سخن فاطمه زهرا(س) را (که می فرماید: «والامامۀ لَمَّا من الفرقۀ») نقل می کند، می گوید: این روایات، مربوط به دوران حضور معصوم است؛ سپس به روایاتی استناد می کند که در آن ها، والی، عالم، فقیه و یا خلیفه و راوی حدیث آمده است. این روایات را مربوط به دوران غیبت می شمارد.

دربارۀ روایت امام حسین(ع) (که می فرماید: «بأن مجاری الامور بيد العلماء الامناء علی حلاله و حرامه») بعد از تأیید سند آن، می نویسد:

«صرف نظر کردن از لفظ امام و تعبیر به علما، شاید به جهت عام دانستن حکم درباره تمام علمای عدول است؛ آنان که امینان خدا بر حلال و حرام او هستند.»

در بحث از این روایت، قول کسانی را که علمای ذکر شده در این روایت را امام معصوم دانسته

اند رد کرده است. این خود، نشان می‌دهد که عده‌ای، نه تنها امام را امام معصوم (ع) می‌دانند، بلکه روایاتی را که در آن واژه عالم آمده، ویژه امام معصوم دانسته‌اند.

این موضوع را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان پاسخ داد. فقها و امام خمینی ولایت فقیه را با سه مقدمه و در سه مرحله ثابت دانسته‌اند؛ به این صورت که حق حکومت از آن پیامبر است؛ بعد از پیامبر از آن امامان معصوم است و از آن جا که نمی‌توان احکام اسلامی را در دوران غیبت مهمل دانست، حق حکومت را برابر روایات امامان، به عهده فقها نهاده‌اند. بنابراین آن چه با لفظ امام در روایات آمده، منظور امام معصوم است و آن جا که نیابت فقها مطرح شده، شرایط نایب هم ذکر شده است، چنان چه از مقبوله عمر بن حنظله و روایات مشابه، اعلمیت و اقمیت استفاده شده. پس این شرط را می‌توان جزء شرایط ولی فقیه دانست. اما چنان چه از این قبیل روایات که نیابت را به فقها می‌دهد، شرط اعلمیت به دست نیاید (که چنین است) نمی‌توانیم این شرط را بپذیریم. البته از ادله دیگر در مرجع و مفتی، اعلمیت را استفاده کرده‌اند و دلالت روایات را ناکافی دانسته‌اند.

۲-۷ شرایط دیگر ولی فقیه از نظر امام خمینی

امام خمینی در کتاب بیع، علاوه بر عدالت و فقاہت کفایت را نیز جزء شرایط دانسته و در سال‌های آخر عمر خود بر بینش سیاسی و اجتماعی رهبر تأکید نمودند.

امام بر این باور است که فقیهی توان رهبری جامعه اسلامی را دارد که جامعه و حکومت را درست و دقیق بشناسد؛ دارای بینش درست اجتماعی و سیاسی باشد؛ توان بازشناسی مصالح جامعه را داشته باشد؛ افراد شایسته را از ناشایست تشخیص دهد و از قدرت تصمیم‌گیری در هنگام بروز مشکلات برخوردار باشد. از این رو، کسانی که درک درستی از مسائل سیاسی و اجتماعی ندارند، گرچه اعلم در علوم مصطلح حوزه باشند، صلاحیت رهبری جامعه را ندارند.

«مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل، ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد، اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.»

بنابراین هر مجتهدی شایستگی و یا توان رهبری جامعه را ندارد. گرچه اعلم علما باشد. زیرکی،

هوشمندی، آگاهی، شناخت درست جامعه، تشخیص مصلحت اجتماع، شناخت افراد صالح و مفید از ناصالحان، مدیر و مدبر بودن از شرایط بایسته رهبر جامعه اسلامی است.

این نکات را در پیام سوم اسفند سال شصت و هفت به روحانیت ایران بیان می‌کند.

از آن چه تاکنون ذکر شده، دیدگاه امام درباره مفهوم اعلم و شرط نبودن آن در ولی فقیه از نظر وی روشن شد و بیان شد که نظر امام، قبل و بعد از انقلاب اسلامی تفاوت نکرده است و ولی فقیه باید مجتهد عادل باشد و از مدیریت کافی و شناخت لازم برای اداره جامعه برخوردار باشد. (کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی / شرایط، وظایف و اختیارات ولایت فقیه، ج ۵، ۳۱۵)

نتیجه‌گیری

مقصود از اعلم فقط اعلم فقهی نیست؛ بلکه «اعلم فی هذا الامر» است؛ به این منظور، کسی که علاوه بر داشتن فقاقت، عدالت و تقوا، مدیر و مدبرتر باشد و به اوضاع کشور و جهان علم کامل داشته باشد تا با ارائه دقیق شرایط به احکام الهی، بهتر بتواند احکام متناسب با شرایط موجود را بیابد. دشمنان اسلام و طرفندهای آنان را درک کند و در وقت مناسب، بتواند تصمیم‌گیری و به نحو شایسته عمل کند. بنابراین مرجعی که در مسائل فقهی اعلم از ولی فقیه باشد، در مسائل حکومتی شبیه دیگر فقیهان است؛ چون «فقاقت» تنها یکی از شرایط رهبری جامعه اسلامی است.

آیت‌الله منتظری یکی از اولین فقها و عالمان دینی در دوران معاصر به خصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است که بطور مبسوط نظرات خود را در رابطه با دین و سیاست ارائه کرده است. به هر ترتیب آنچه درباره سیر تطور آیت‌الله منتظری قدر متیقن می‌توان به آن اشاره کرد؛ آنست که او در آراء متأخر خود جرح و تعدیل‌هایی نسبت به نظریات متقدم خود روا داشته است. اما مسلم آن است که آیت‌الله منتظری در تمام نظرات خود به مفاهیمی همچون ضرورت وجود حکومت و دولت، حاکمیت دین اسلام به معنی برقراری موازین اسلامی و مشروعیت حاکم توسط انتخاب مردم پایبند بوده و نسبت به آن‌ها تأکید داشته است.

در واقع او دین را در خدمت جامعه و حکومت در می‌آورد هرچند عقیده دارد که قوانین اسلامی باید در جامعه جاری باشد؛ اما اگر چنین امری به وقوع نپیوست او به همان فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی دین بسنده می‌کند و پای دین را تا آنجا که به اصل آن خدشه‌ای وارد نشود از سیاست دور نگه می‌دارد. در یک جمع‌بندی منتظری از نظریه «ولایت انتصابی فقیه» به «ولایت انتخابی فقیه» و در سال‌های

آخر عمر به «نظارت فقیه یا به نوعی ولایت مقیده»؛ و از سوی دیگر از نظریه «تمرکز قوا» در فقیه به نظریه «تفکیک قوا» گذار می‌کند.

امام خمینی اعلمیت را از شرایط ولی فقیه نمی‌داند و تنها اجتهاد را در ولی امر لازم می‌شمارد. ایشان در حاشیه عروه نظر محمد کاظم طباطبایی را می‌پذیرد و افزون بر آن ابراز می‌دارد: «رهبر باید آگاه از مسائل اجتماعی و سیاسی باشد و بر اداره جامعه توانا باشد». در هنگام بازنگری قانون اساسی مخبر کمیسیون ولایت فقیه می‌گوید: امام خمینی اعلمیت را در رهبر شرط نمی‌داند.

همچنین آیت الله فاضل لنکرانی در تاریخ اول آذرماه ۱۳۷۶ در پاسه به سخنان آقای منتظری چنین گفته‌اند: «معنای ولایت فقیه ولایت اعلم نیست. مسأله مرجعیت نیست که بگوییم عده ای از علما حتی خود من قائل هستم به این که اعلم واجب است، اما این جا ولایت فقیه است نه ولایت افقه که اعلمیت هم در ولایت شرط باشد. همان روزهای اولیه مقارن با فوت امام در آن شورای بازنگری به صراحت گفته شد که در ولایت فقهی که می‌گوییم بیش از اجتهاد شرطیت ندارد. اعلمیت در آن نیست. این را هم به این لحاظ گفتند که چون این احتمال داده می‌شد که در آینده نظام، آنهایی که اعلم هستند رهبریت را نپذیرند و آنهایی که رهبریت را می‌پذیرند لعل بعضی اعلم نباشند، لذا ملازمه را قطع کردند و گفتند در ولایت فقیه لازم نیست که توام با اعلمیت باشد. اگر اعلم هم شد چه بهتر، اگر هم نشد ضربه ای به مقام ولایت فقیه و مشروعیت نظام و حاکمیت اسلام نمی‌خورد. . . این جا اروپا نیست که کسی حکومت را قبضه کرده باشد ما هم بخواهیم در تحت اختیار آن حاکم قبضه کننده باشیم. باید کارهایمان اسلامی، مشروع باشد. مشروعیت حکومت اسلامی ایران به اعتبار ولایت فقیه است و این مشروعیت هیچ فرقی نمی‌کند «سواکان الفقیه اعلم ام غیر اعلم».

منابع

- قرآن مجید.
- نهج البلاغه.
- ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، اسلامیة.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۹۷۳ م.). الامامه و السیاسه، قاهره.
- آملی تهرانی، محمدتقی (۱۳۹۳). منتهی الوصول تقریرات خارج کفایه سید ابوالحسن اصفهانی، تهران: انتشارات مولف.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). المحاسن، دارالکتب الاسلامیه
- البیهقی، احمد بن الحسین (۲۰۰۳ م.). السنن الکبری، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسین بن الحسن (بی تا). وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲). ولایت فقیه: حکومت اسلامی، تهران: انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سلیم بن قیس هلالی (۱۴۰۵ ق.). کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: هادی.
- شیخ انصاری، مجموعه رسائل فقیهیه و اصولیه (رساله اجتهاد و تقلید)، قم، انتشارات مفید.
- شیخ محمدحسن نجفی جواهری، «جواهر الکلام»، ج ۴۰، دار الإحياء التراث العربی
- طاهری خرم آبادی، آیت الله سید حسن (۱۳۷۷). مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، حکومت اسلامی، (۲)۳.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- کلاتر تهرانی، ابوالقاسم مطارح الانظار تقریرات درس شیخ انصاری.
- مجاهد، سید محمد مفاتیح الاصول، قم، مؤسسه آل البيت.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق.). بحار الانوار، بیروت: دارالوفاء.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ ق.). الاختصاص، کنگره ی جهانی شیخ مفید، قم.
- متظری، حسینعلی (۱۳۶۷). مبانی فقهی حکومت اسلامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان.
- متظری، حسینعلی (۱۳۸۸). اسلام دین فطرت، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سایه.
- متظری، حسینعلی (۱۳۸۸). حکومت دینی و حقوق انسان، چاپ دوم، تهران: انتشارات گواهان.

متظری، حسینعلی (۱۳۶۷). دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ترجمه محمود صلواتی، تهران:

انتشارات کیهان.

یزدی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی با حاشیه امام خمینی، (قم، مکتبه الوجدانی).